

خاندانها و آداب و آیینهای ایرانی و جنبه‌هایی از زندگی اجتماعی در قلمرو سامانیان

محمدرضا ناجی

بنیاد دایرةالمعارف اسلامی

چکیده:

قلمرو سامانیان، آخرین امیران ایرانی خاوران. تجلیگاه سازگاری سنتهای قومی و ملی با آموزه‌های اسلامی بود. افزون بر حمایت و تشویق امیران، بقایای خاندانهای کهن ایرانی از عوامل مهم انتقال فرهنگی بوده‌اند. در نتیجه این همزیستی فرهنگی، پاره‌ای از آداب و آیینهای دیرین ایرانی برقرار ماند و از سوی دیگر، شعائر اسلامی با دلبستگی تمام بزرگ داشته می‌شد و شمار بسیاری از خاندانهای ایرانی در فرهنگ و علوم اسلامی درخشیدند. در این دوره، سرگرمیها و بازیهای چون چوگان، شطرنج، تیراندازی و شکار بیشتر در میان امیران و درباریان رواج داشت و انجمنهای ادبی و مناظرات علمی و مجالس انس و محافل وعظ و داستان‌سرایی، هر یک طبقات خاصی را گرد هم می‌آورد. تفرج و شادخواری نیز بخشی از اوقات فراغت را پر می‌کرد.

کلید واژه‌ها: سامانیان، دهقانان، جشنها، نوروز، مهرگان، سده، بازیها.

امارت سامانیان آخرین سلسله ایرانی در خاوران بود که در عرصه سازگاری سنتهای قومی و محلی با آموزه‌ها و سنن دینی، ارائه تصویری از فرهنگ و تمدن فرانکر اسلامی و بنای نظامی مبتنی بر این دیدگاه به کوششی موفق دست یازید و با حفظ سنن گذشته، این سرزمین را براساس اسلام تحت حکومت واحدی متحد کرد.

خاندانهای قدیم ایرانی

پس از فتح اسلامی، بقایای دودمانهای ساسانی، دهقانان و اشراف و دیگر طبقات ممتاز جامعه ایرانی تا دیری پایگاه خود را در جامعه جدید و در ارکان تشکیلات اداری حفظ کردند. در منابع اسلامی «اهل بیوتات» عنوانی است که مکرر دیده می‌شود و به معنای عام کلمه بر اشراف اطلاق گردیده است. این عنوان در آغاز عصر اسلامی به بازماندگان خاندانهای برجسته و نجبا و شاهزادگان ساسانی که در عهد پیشین، واسپوهران خوانده می‌شدند، اختصاص داشت (کریستنسن، ۱۳۱؛ ET², I/258؛ و حاشیه ۱).

بجز صفاریان که به جهت خاستگاه اجتماعی خود نسبت به اشراف دشمنی می‌ورزیدند، در دیگر دولتهای عملاً مستقل ایرانی، مانند طاهریان، اهل بیوتات منزلت و اعتباری ویژه داشتند (ابن اثیر، ۶/۸). در دولت سامانیان نیز که خود بنا بر روایات از تبار بهرام چوبین بودند، اهل بیوتات با حرمت می‌زیستند و بسیاری از شخصیتهای برجسته دستگاه سامانی، نظیر احمد بن سهل، سردار نصر بن احمد که بعداً بر ضد او شورید (نک: گردیزی، ۳۳۲؛ ابن اثیر، ۱۱۸/۷)، ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی، فرمانروای طوس و بعداً سپهسالار خراسان، و وزیر او ابومنصور معمری (نک: «مقدمه قدیم شاهنامه»، ۷۳-۸۱؛ بیرونی، الآثار الباقیه، ۳۷-۳۸؛ قزوینی، ۲/۲۳) نسب خود را به خاندانهای شاهی و بزرگان و آزادگان می‌رساندند. همچنین گفته شده است که شماری از اعقاب یزدگرد، آخرین پادشاه ساسانی که احمد بن سهل نسب به او می‌رسانده، در مرو سکونت داشته‌اند (مسعودی، ۲۸۹/۱؛ نیز نک: یعقوبی، ۲۷۹). چنین نسب نامه‌هایی، واقعی یا ساختگی، به هر حال دلیل بر آن است که در روزگار سامانیان، موضوع اصالت نژادی و افتخارات قومی، به رغم تأکید بر ارزشهای انسانی و اسلامی اهمیت داشته است (نک: بیرونی، الجماهر، ۸۳؛ صفا، ۱/۲۲۰).

دهقانان یا کدخدایان از دیگر طبقات مهم و ممتاز جامعه ساسانی بودند که پس از فتوح اسلامی، بسیاری از آنان به اسلام گرویدند و موقعیت و وظایف خود را تا اواخر عهد سامانیان نگاه داشتند. دهقانان رؤسای قرا و اشراف زمیندار بودند (سمعانی، ۴۲۳/۵؛ مجمل التواریخ، ۴۲۰) که در تشکیلات اجتماعی عصر ساسانی، اداره امور

محلی را ارثاً بر عهده داشتند و به عنوان نماینده دولت، خراج را از زارعان جمع‌آوری می‌کردند، اگرچه زمینی که خود به عنوان ملک خانوادگی در آنجا زراعت می‌کردند، غالباً کوچک بود. به سبب اطلاعات محلی که دهقانان از اوضاع زمین و رعایا داشتند، دولت می‌توانست درآمد لازم برای مصارف فوق‌العاده جنگها و هزینه گزاف دولتی را تأمین کند (کریستنسن، ۱۳۲-۱۳۳؛ $EI^2, 2/253$ ؛ نیز نک: طبری، ۵۵/۷).

قبل از اسلام، در ماوراءالنهر، دهقانان به سبب دوری از مرکز پادشاهی و نفوذ روحانیان، قدرت و نفوذی بیش از دهقانان ایران به دست آورده بودند. در آنجا فرمانروایان محلی همانند اشراف زمیندار، دهقان خوانده می‌شدند (بارتولد، ۴۰۱/۱-۴۰۲). به نوشته حدودالعالم، مهتران ناحیه ایلاق و فرغانه دهقان لقب داشتند (۳۳۷-۳۳۸، ۳۴۰-۳۴۱). پس از اسلام، شماری از دهقانان ماوراءالنهر به خدمت خلفای بغداد پیوستند و در عداد سرداران سپاه و یاران خاص و معتمد خلیفگان در آمدند. این دهقانان به لباس و هیأت ظاهری خود از دیگران ممتاز می‌شدند (اصطخری، ۱۶۴، ترجمه، ۲۳۰).

سامانیان به لحاظ اصل و تبار، تعقیب‌کننده طبیعی کارهای طاهریان و مدافعان نظم و آرامش، که بیش از هر چیز مورد علاقه طبقات عالی جامعه بوده، شمرده می‌شدند. از سخن طبری (۷۶/۱۰؛ نیز ابوعلی مسکویه (عکسی)، ۱۰/۵) پیداست که ثروتمندان و دهقانان صرف نظر از روابطی که با شخص اسماعیل داشته‌اند، در مبارزه با عمرو بن لیث همگی دستیاران وفادار اسماعیل بوده‌اند (بارتولد، ۴۸۶-۴۸۷/۱). چنانکه دهقان ناحیه طراز و دهقان کاشغر امیر نصر بن احمد را در دوره بحرانی اوایل امارت او، بر ضد مخالفان یاری رساندند (ابن‌اثیر، ۱۳۳/۸). در واقع، دهقانان یا اشراف زمیندار می‌توانستند رعایای خود را به صورت دسته‌های مسلح برای دفاع در برابر مهاجمان در آورند (فرای، ۱۰۶-۱۰۷). از این جهت قدرت سامانیان همچون طاهریان تا حد زیادی ناشی از اشتراک منافع آنان با دهقانان بود ($EI^2, 2/254$).

در روزگار سامانیان، دهقانان یکی از گروههای مؤثر اجتماعی بودند. این طبقه به جهت پایبندی به آداب و رسوم خود (فرای، ۵۶) بیش از طبقات دیگر، اندیشه‌ها و آیینهای ایرانی را حفظ کردند و بر زندگی اسلامی تأثیر گذاردند. فردوسی از گردآوری

شاهنامه به فرمان سپهبد و «پهلوان دهقان نژاد» یاد کرده است (۲۱/۱). این سپهبد ابومنصور محمد بن عبدالرزاق طوسی است که به تصریح «مقدمه قدیم شاهنامه» (۳۳-۳۶؛ صفا، ۱/۶۱۴-۶۱۵) در ۳۴۶ق به وزیر خود، ابومنصور معمری، فرمان داد تا «خداوندان کتب از دهقانان و فرزندان و جهاندیدگان از شهرها بیاوردند». فردوسی خود نیز به گفته نظامی عروضی (۴۷؛ صفا، ۱/۴۶۲) از دهاقین طوس بود که در دیه باژ «شوکتی تمام داشت، چنانکه به دخل آن ضیاع، از امثال خود بی نیاز بود».

در دوره سامانیان، شمار زیادی از دهقانان و اهل بیوتات در تاریخ و فرهنگ اسلامی درخشیدند و در حدیث و فقه و قضا و ادب نامبردار شدند. از آن جمله می توان از این افراد یاد کرد: ابومنصور معتز بن عبدالله قندیشتنی (د ۳۴۰ یا ۳۳۴ق)، ابواحمد محمد بن احمد موسایی (د ۳۴۴ق)، جمعی از آل مُعَاذ، از خاندانهای بزرگ مرو، همچون ابومنصور حسن بن احمد معاذی (د ۳۵۱ق)، ابوالحسن محمد بن احمد معاذی (د ۳۵۲ق)، ابوالقاسم عبدالله بن احمد معاذی (د ۳۷۳ق)، همچنین ابوالحسن محمد بن عبدالله تمیمی سلیطی (د ۳۶۴ق) و ابن عمّش، ابوجعفر محمد بن احمد سلیطی (د ۳۸۱ق)، ابوالعباس بن ابی الحسین صندوقی نیشابوری (د ۳۸۰ق)، ابوبکر محمد توبنی (د ۳۸۰ق)، ابواسحاق ابراهیم بن محمد محفوظی (د ۳۸۱ق)، ابومحمد حسن بن احمد مخلصی (د ۳۸۹ق) و ابوسعید محمد بن احمد بُشْتَنْقانی (تولد ۳۵۳ق) (سمعانی، ۳/۱۰۱، ۷/۱۹۴-۱۹۵، ۸/۳۳۰، ۱۰/۴۹۴-۴۹۵، ۱۲/۱۱۶، ۱۳۹، ۳۲۶، ۳۲۷، ۴۷۷؛ صریفینی، ۴۲).

بجز دهقانان و اهل بیوتات، شماری از دیگر اشراف در شهرها و اطراف آن می زیستند. به گفته نرشخی (۴۲؛ فرای، ۵۱) کشکثان از خاندانهای متمول و تجارت پیشه بخارا در کوشکهایی در بیرون شهر ساکن بودند. در شمال غربی میدان ریگستان، در غرب کهندز بخارا نیز محله‌ای بود که اختصاص به سکونت اشراف داشت و در آنجا به قول نرشخی قیمت زمین بسیار گران بود (فرای، ۱۳۲). از تحقیقات باستان شناسان و متون ادبی چنین برمی آید که عده افراد طبقه اشرافی زیاد بوده و در سرتاسر واحه بخارا، کوشکها و قلعه‌هایی داشته‌اند (همو، ۱۰۲). این اشراف و دهقانان برخی از نسلهای پیش از اسلام، عده‌ای از نسل عرب و عده‌ای نودولت بوده‌اند (همو، ۱۰۸).

زندگی پرتجمل و اشرافی و ساختن کاخها و گردآوردن اسبان و زیور آلات، غلامان و کنیزان خاص امیران سامانی نبود، بلکه وزرا و درباریان و دیوانیان و سپهسالاران و امرای آنها نیز بر این روش می‌رفتند (نک: ثعالبی، تیمه، ۱۵۷/۴).

ناخشنودی دهقانان در اواخر عهد سامانی یکی از علل انقراض این دولت به شمار می‌رود. به هنگامی که ابوعلی سیمجور، سپهسالار مقتدر و مستقل سامانی در خراسان بر ضد سامانیان به استحکام روابط دوستانه با هارون بن ایلیک بغراخان دست زد، گروهی از دهقانان ماوراءالنهر نیز که گفته می‌شود از روزگار دولت سامانی خسته شده و هوای دولتی تازه در سرداشتند، با ارسال نامه‌هایی به بغراخان، او را به تسخیر قلمرو سامانیان برانگیختند (عتبی، ۱۶۳/۱-۱۶۴، ترجمه، ۹۲).

نیمه دوم قرن چهارم شاهد انحطاط طبقه دهگانان بود که ستون فقرات جامعه محسوب می‌شدند. اگرچه جریان فساد و زوال این طبقه بیش از نیم قرن طول کشید و علل متعدد داشت. برآمدن شهرها و رونق زندگی شهری یکی از علل عمده بود و این امر را حفریات باستان‌شناسی نیز تأیید می‌کند. عدد کوشکها و قلاعی که در نقاط مختلف واحه بخارا در دوره پیش از اسلام بس زیاد بود، در پایان دوره سامانیان بسیار ناچیز شد. تمرکز قدرت در دستگاه اداری سامانیان نیز به تضعیف طبقه دهقانان کمک کرد (فرای، ۱۳۰). رواج رسم اقطاع در سده پنجم ق موقعیت و نفوذ دهقانان را ضعیف‌تر کرد و عنوان دهقان اهمیت خود را از دست داد؛ به طوری که مثل امروز به معنی رعیت هم به کار می‌رفت (EI², 2/254).

نتایج تقلیل قدرت و نفوذ طبقه دهقانان بسیار پر دامنه بود. از جمله آن را باید یکی از عوامل آغاز ترکی شدن ماوراءالنهر شمرد (فرای، ۱۳۱). البته خطر تهدید اقوام ترک در تمام ادوار وجود داشته است. حتی از دوره‌های پیش از اسلام نیز ترکان در ماوراءالنهر بیگانه نبودند (همو، ۶۱).

آداب و آیینها

علاوه بر شعائر اسلامی که در سراسر جهان اسلام با شور و دل‌بستگی بزرگ داشته می‌شد، در ایران، بویژه قلمرو سامانیان، آداب و آیینهای دیرین ایرانی در دربار و هم در

میان عامه مردم، بدون وقفه معمول بود که برخی از آنها به عنوان سنتهای کهن ملی تا به امروز برپاست. یکی از قدیم ترین این آیینها، جشنهای ایرانی است که پس از انقراض ساسانیان، همچنان متداول بود و در زمان خلافت امویان و خصوصاً عباسیان - که از آداب و رسوم ایرانی پیروی می کردند - به قوت خود باقی ماند (نک: جاحظ، ۲۱۵-۲۲۱؛ قلقشندی، ۴۱۷/۲-۴۲۳، ۴۷/۹-۵۲؛ محمدی، ۸۸). مهم ترین این جشنها، نوروز و مهرگان و سده است که در باره آنها آثاری مانند النوروز و المهرجان از علی بن هارون منجم (د ۳۵۲ق) (ابن ندیم، ۱۶۱؛ یاقوت، ۱۹۹۱/۵) و الأشعار السائرة فی النیروز و المهرجان از حمزة بن حسن اصفهانی (د ۳۵۶ق) تألیف گردید (بیرونی، الآثار الباقية، ۳۱). نوروز بزرگترین جشن ملی ایرانیان است که بنا بر روایات اساطیری از زمان پادشاهی جمشید مرسوم شده است (همان، ۲۱۶؛ مسعودی، ۲۴۶/۱). در اعصار قدیم، تغییراتی در موعد نوروز پدید آمد. در زمان تألیف آثار الباقية (۳۹۱ق) این جشن در اول بهار، روز اول فروردین ماه برپا می شد و تا روز ششم این ماه که روز «نوروز بزرگ» بود، ادامه می یافت (مسعودی، ۱۸۶/۲؛ بیرونی، همان، ۲۱۷). در بخارا جشنی به نام «نوروز کشاورزان» متداول بود که بعد از بازار بیست روزه آخر سال برگزار می شد. این روز مبدأ گاهشماری کشاورزان بخارا بود و پنج روز بعد از آن «نوروز مغان» گرفته می شد (نرشخی، ۲۵). در واقع به جهت اختلاف در موضع روزهای کیسه، نوروز در بخارا و دیگر شهرهای ماوراءالنهر مصادف با روز ششم فروردین ماه، نوروز بزرگ فارس، بود (بیرونی، همان، ۲۱۷، ۲۳۴).

هدیه دادن به امیران و بخشش امرا به مردم از رسوم نوروز بود. ابو غسان تمیمی در این روز کتابی را که به نام ادب النفس تألیف کرده بود، به امیر نصر بن احمد بن اسماعیل سامانی تقدیم داشت (ثعالبی، ثمار القلوب، ۶۵۸؛ قس: تیمه، ۷۰/۴: در روز مهرگان). امیران سامانی نیز در این موسم به سپاهیان (آسواران) خود خلعتهای بهاری و تابستانی می دادند (بیرونی، همانجا؛ برای دیگر آداب نوروز نک: بیرونی، همان، ۲۱۷-۲۱۹). شاعران دربار سامانی قصایدی موسوم به «نیروزیه» در وصف این جشن سروده اند. از آن جمله، نیروزیه ابن مطران، شاعر چاچی، است که در آن به هدایای خویش و دیگر مردمان اشاره کرده است (نک: ثعالبی، همان، ۱۱۷/۴-۱۱۸). ابومحمد حسن بن مؤمل

حربی نیز قصیده‌ای درباره‌ی نوروز پرداخت (همو، یتیمه، ۲/۲۲). جشن نوروز در زمان غزنویان ترک نژاد نیز متداول بود (برای مثال، نک: فرخی، ۴۵).

مهرگان (در عربی مهرجان) نیز از اعیاد بزرگ باستانی است که براساس داستانهای ملی ایرانیان، برای بزرگداشت روز در بند کردن ضحاک ستمگر به دست فریدون، یا روز مرگ مهر، پادشاه ایرانی (مسعودی، ۱/۲۴۷، ۲/۱۸۱) و یا روز پیدایش آفتاب (مهر) (بیرونی، همان، ۲۲۲) گرفته می‌شد. جشن مهرگان در روزگار قدیم برابر با اول زمستان بود (همان، ۲۲۳). به گفته‌ی مسعودی خاندانهای اصیل ایرانی و اشراف (اهل مروآت) در عراق و شهرهای ایران، این روز را در اول زمستان می‌گرفتند و در آن روز فرش و آلات و لباسها را عوض می‌کردند (۲/۱۸۱). بعداً روز مهر (شانزدهم) از ماه مهر را جشن می‌گرفتند (همو، ۲/۱۸۶؛ بیرونی، همان، ۲۲۲).

در دولت سامانیان، جشن مهرگان شکوه خاص داشت و رسم هدیه دادن به بزرگان و امیران و اکرام امرا به مردم در این روز برقرار بود. ابوالقاسم عبدالله بن عبدالرحمن دینوری، کاتب و شاعر دربار سامانی، در این روز هدایایی از جمله گلابی و سیب و انار و گل سرخ به یکی از رؤسا هدیه کرد (ثعالبی، یتیمه، ۴/۱۳۸). ابوبکر خوارزمی نیز در جشن مهرگان هدیه‌ای همراه یک نامه برای صاحب دیوانی نوشت (ابوبکر خوارزمی، ۹۳). امیران سامانی در این روز به سپاهیان خود (اساوره) جامه‌های پاییزی و زمستانی می‌دادند (بیرونی، همان، ۲۲۳).

برخی از شعرای دربار سامانی قصایدی موسوم به «مهرجانیه» در وصف این روز سروده‌اند. از آن جمله شعر ابوصالح سهل بن احمد مستوفی نیشابوری است که در آن به آداب این روز، مانند هدیه دادن و سماع و غنا و باده‌نوشی و خنیاگری اشاره کرده‌است (ثعالبی، تتمه، ۲/۱۱۰-۱۱۲؛ قس: فرخی، ۱۵۳). ابوعبدالله محمد بن حامد خوارزمی هم مهرجانیه‌ی خویش را برای ابوسعید شیبی، از امرای بزرگ دستگاه سامانیان و آل بویه و ملقب به شیخ الدولتین، سرود (ثعالبی، یتیمه، ۴/۲۵۲-۲۵۳).

جشن مهرگان در دربار دیگر فرمانروایان عصر هم معمول بود. گفته‌اند که در این روز شاعری نزد حاکم علوی طبرستان، حسن بن قاسم داعی (د ۳۱۶ق) بار یافت و قصیده‌ای به مناسبت این روز انشاد کرد (نک: صابی، ۶۳-۶۴). بعداً دربار غزنویان هم به برگزاری

جشن مهرگان توجه نشان داد و شعرای این عهد ابیاتی در شادباش این عید سرودند(نک: فرخی، ۲۶، ۴۳، ۱۵۳).

جشن سده (در عربی سذق) از دیگر جشنهای مهم ایران باستان است که هر ساله در دهم بهمن ماه گرفته می‌شد. بنابه روایتی چون این جشن صد شبان روز، یعنی پنجاه روز و پنجاه شب با نوروز فاصله داشته، سده نام گرفته است (بیرونی، قانون مسعودی، ۲۶۵-۲۶۶؛ الآثار الباقیه، ۲۲۷؛ گردیزی، ۵۲۵). اما قول درست در این باب آن است که این جشن در صدمین روز زمستان بزرگ باستانی واقع می‌شده است (دایرةالمعارف فارسی، ۱/۱۲۷۸). به روایت فردوسی (۱/۳۳-۳۴) جشن سده به هوشنگ پیشدادی منسوب است و یادگاری از پیدایش آتش به دست اوست. از آیینهای این جشن افروختن آتش بوده است (بیرونی، گردیزی، همانجاها).

جشن سده در دربار سامانیان هر ساله برگزار می‌شد و شعرا نزد امیر بار می‌یافتند و بدو تهنیت می‌گفتند. در شبی که سی و یکمین جشن سده در زمان امیر نصر بن احمد گرفته می‌شد، عباس اُرُخسی، شاعر سمرقندی، قصیده‌ای در تبریک این عید سرود که مطلع آن این بود:

مهترا بار خدایا ملک بغدادا سذق [سی] و یکم بر تو مبارک بادا
نصر ذکر مدت امارت خود را در این بیت به فال بد گرفت و باقی قصیده را نشنید و پس از آن سالی نگذشت که بمرد (ثعالبی، ثمار، ۱۸۸).

از آداب جشن سده همچون دیگر اعیاد، هدیه دادن بود. ابوصالح سهل بن احمد مستوفی نیشابوری در قصیده سذقیه‌ای که خطاب به صاحب یکی از دواوین سرود، گفت: مردم را می‌بینیم که گندم ریز و درشت را هدیه می‌کنند و هر یک به قدر توان خود رسم سده را بر پای می‌دارد (همو، تتمه، ۲/۱۱۰).

جشن سده در دربار دیگر امرای ایرانی نیز رونق داشت. مرداوینج امیر زیاری (د ۳۲۳ق) که در صدد تجدید شکوه پادشاهی در ایران برآمد، جشن سده را متداول ساخت (مسعودی، ۴/۲۸۷؛ ابوعلی مسکویه، ۱/۳۱۰-۳۱۱). اشعار شاعران عصر غزنویان درباره سده نیز گویای رواج این جشن در دربار آنان است (مثلاً نک: فرخی، ۴۸). دربار آل بویه نیز در تداوم سنتهای ایرانی و جشنهای ملی نوروز و مهرگان و سده

نقش مؤثری ایفا کرد و شاعران قزایدی غرّا در وصف این اعیاد پرداختند (ثعالبی، ۲/ ۲۷۹-۲۸۱، ۴۱۷، ۳/ ۳۳۷، ۳۴۵-۳۴۶).

چهارشنبه سوری جشن عمومی دیگری بود که هر سال شمسی در شب آخرین چهارشنبه اسفند ماه می‌گرفتند. نرشخی از این جشن به نام سوری یاد کرده و حکایتی از تداول آن در زمان سامانیان آورده است. وی می‌گوید (ص ۳۷): «آنگاه امیر سدید (منصور بن نوح) به سرای بنشست. هنوز سال تمام نشده بود که چون شب سوری، چنان که عادت قدیم است، آتشی عظیم افروختند. پاره آتش بجست و سقف سرای در گرفت و دیگر باره جمله سرای بسوخت و امیر سدید هم در شب به جوی مولیان رفت».

افزون براین، جشنهای بسیار دیگر در قلمرو سامانیان معمول بود(نک: بیرونی، همان، ۲۱۵-۲۳۹؛ گردیزی، ۵۱۴، ۵۲۷؛ قلقشندی، ۲/ ۴۲۳-۴۲۵). که برخی مانند شهريورگان یا آذر جشن جنبه خانگی داشت (بیرونی، همان؛ ۲۲۱-۲۲۲).

«حفظ این رسوم و تجدید دائمی آنها موجب می‌شد که ایرانیان خاطرات باستانی و تاریخی خود را پیوسته زنده و تازه نگه دارند» (صدیقی، ۱۰۰). با این وجود، از برخی مخالفتها با این سنتهای قومی گزارشهایی در دست است. گفتار بدیع الزمان همدانی (د ۳۹۸ق) نماینده آرای بخشی از جامعه اسلامی است که این رسوم و اعیاد را در زمره آداب و عادات کفار می‌شمردند. وی در نامه‌ای به ابو عامر عدنان بن محمد ضبّی، رئیس هرات، گفته است: جشن مهرگان گمراهی سختی است... در دنیا عیدشان آتش است و خدا آنان را (در قیامت) به آتش باز گرداند... جشن آتش جشنی بی‌اساس و شعار آتش شعار شرک است. خداوند سده را حجت قرار نداده و نوروز و مهرگان را شرافت نبخشیده است. خدا شمشیر عرب را بر عجم آهیخت، زیرا ادیان و آتشیانشان را نمی‌پسندید (ثعالبی، همان، ۴/ ۲۶۵).

اگرچه گاهشماری اسلامی در قلمرو سامانیان معمول شده بود، لیکن گاهشماری ایرانی، یعنی تقویم اوستایی، در خراسان و خوارزم و سُغد و سایر نواحی ماوراءالنهر متروک نگردید و همچنان حساب اعیاد را به رسم قدیم و براساس ماهها و روزهای ایرانی نگاه می‌داشتند. همچنین عقاید معمول در عهد ساسانی نسبت به ایام، مانند حرمت روز آورمزد، یعنی نخستین روز از هر ماه، که از ایام متبرک بود، هنوز رواج داشت

(نک: بیرونی، همان، ۲۳۱-۲۳۲؛ صفا، ۱/۲۲۱-۲۲۲). در فارس نیز گردش کار دیوانها همچنان با گاهشماری ایرانی صورت می‌گرفت (نک: مقدسی، ۴۴۱).

بجز اعیاد، آدابی کهن که بیشتر یادگار سنتهای باستانی زرتشتی بود، در شهرها رواج داشت. نرشخی گوید: «اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند» (ص ۲۳-۲۴). نرشخی در جای دیگر گوید: «مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست، چنانکه در همه ولایتها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و قوالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن زیادت از سه هزار سال است» (ص ۳۲-۳۳). از روزگار فتح اسلامی نیز سخنانی آهنگین بر زبان مردم بود. از آن جمله سرودهایی بود که درباره عشق ورزی امیر خراسان، سعید بن عثمان (د حدود ۶۲ق) به خاتون بخارا، به زبان بخارایی شایع بود (نرشخی، ۵۶).

رسوم دیگری در دولت سامانیان معمول بود که از جمله آن، آیین استقبال از امیران است. به هنگام ورود امیر، شهر را آذین می‌بستند و شادمانه بر او زر و سیم نثار می‌کردند. مردم بخارا در بدو ورود امیر اسماعیل به این شهر (همو، ۱۰۸-۱۰۹)، مردم بیکند در پیشباز از برادر او، امیر نصر بن احمد بن اسد (همو، ۱۱۳-۱۱۴) و مردم نیشابور پس از پیروزی امیر نصر بن سبکتکین بر امیر منتصر سامانی (عتبی، ۱/۳۲۸) این رسم را به جای آوردند. نثار سکه از رسوم کهنی است که در ادوار متأخر حتی در میان تزارهای روسیه نیز شیوع یافت (فرای، ۶۴).

رسم نثار موضوع یکی از مسائل اخلاقی و فقهی در این عصر بوده‌است. ابولیب سمرقندی (د ۳۷۳ق) برداشتن نثاری را که هنگام عروسی و ولیمه و قربانی و بازگشت از سفر می‌افشاندند، جایز می‌دانسته، اما برداشتن نثاری را که بر امرا و لشکریان می‌افشاندند، روا نمی‌دیده‌است (بستان‌العارفین، ۱۹۴-۱۹۵).

سرگرمیها و بازیهای رایج امیران و درباریان سامانی چوگان و شطرنج و تیراندازی و شکار بود. این بازیها در زمان ساسانیان رایج بود و کتابهایی در این دوره، مانند آیین چوگان‌بازی (آئین الضرب بالصّوالج) و آیین تیراندازی (آئین الرمی) تألیف شد (ابن ندیم، ۳۷۶) که جنبه آموزشی داشت (نک: ابن قتیبه، ۱/۱۳۳-۱۳۴). در زمان سامانیان، این بازیها بر قرار ماند. میدان وسیع ریگستان در داخل حصار بخارا محل چوگان بازی بود

(مدرس رضوی، ۱۷۵). مهارت در این بازی می‌توانست پایگاه شخص را در دیده‌امیر بالا برد (نک: یاقوت، ۷۲۳/۲).

امیران بخشی از وقت خود را به تیراندازی و شکار در محلهای اختصاصی می‌گذراندند (نرشخی، ۱۲۷، ۱۲۸). برخی شهرها نیز مانند چغانیان به داشتن انواع پرندگان و شکارگاهها معروف بود (مقدسی، ۲۸۳).

در میان عامه مردم، اسب دوانی و تیراندازی از ورزشهای رایج بود که از سوی علما هم تشویق می‌شد؛ چه در صورت بروز جنگ و جهاد، مردم با آمادگی و ورزشدگی به پا می‌خاستند. از این جهت فقها برگزاری مسابقه اسب دوانی را جایز می‌شمردند (ابولیت سمرقندی، همان، ۱۹۲-۱۹۳).

بازی شطرنج در بغداد معمول بود و کسانی از ندیمان خلفا در آن مهارت داشتند (نک: یاقوت، ۲۶۷۷/۶). در پایتخت سامانیان هم این بازی در محافل دوستانه رواج یافته بود. حتی ابوطیب سهل بن محمد ضعلوکی (د ۴۰۴ق) فقیه و مفتی صاحب نام شافعی نیشابور که فتاوی او چون امثال سائره در همه جا پراکنده بود، به جواز بازی شطرنج فتوا داده بود (سبکی، ۴۰۰/۴؛ منینی، ۲۸/۲؛ برای آگاهی از دیگر آراء فقهای شافعی در باره شطرنج، نک: سبکی، ۳۳۹/۴-۳۴۳). اما این رأی مقبول همگان نبود و برخی با دیده موافقت بدان نمی‌گریستند. برای مثال، ابوالقاسم کسروی، ادیب و شاعر اردستانی که به بخارا آمده بود، از شطرنج سخت نفرت داشت و از کسانی که بدان اشتغال می‌ورزیدند، دوری می‌گزید (ثعالبی، یتیمه، ۸۲/۴).

علما و اعیان در میهمانیها و محفلهای دوستانه به نقل ظرایف ادبی و لطایف اخلاقی و مناظرات علمی می‌پرداختند. در یکی از این مجالس، که به دعوت ابوالفضل محمی در نیشابور برپا گردید، ابوالحسن بن السیاه فارسی رئیس التجار و ابوزکریای حربی (د قبل از ۳۵۰ق) از دهقانان شهر، هر یک شمه‌ای از امثال رایج در زبان تجار و دهقانان را بیان کرد (همو، خاص الخاص، ۲۵۸-۲۶۰).

داستان‌سرایی و قصه‌گویی سنتی دیرین بود که از زمان امویان تداول داشت. در دوران خلفای عباسی نیز، بویژه در عهد مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ق) شنیدن اسمار و افسانه‌ها سخت مورد علاقه مردم بود. از این جهت، داستان‌پردازی و دروغزنی رواج یافت

(ابن ندیم، ۳۶۷). در قلمرو سامانیان، مذکران و داستان سرایان شبها محافلی ترتیب می دادند و به نقل مسائل علمی، افسانه‌های پیشینیان، سرگذشتهای غیرواقعی، مطایبات و نظایر آن می پرداختند. ابوليث سمرقندی در *بستان العارفین* در باب جواز یا کراهت چنین مجالسی سخن گفته است (۲۰۹-۲۱۰).

در نتیجه غزو و جهاد مستمر در بلاد ترک، غلامان و کنیزکان بسیار به غنیمت گرفته شدند و از آن میان، آنان که در ساز و آواز استادی داشتند، به دربار امیران سامانی و خانه‌های بزرگان و سران و عموم مردم راه یافتند (ابن حوقل، ۲/۴۵۲). این همه، زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار داد و موجب نگرانی جامعه اسلامی شد. یکی از مظاهر این رفاه‌زدگی، مجالس انس و شراب بود که بیشتر در خانه‌های اشراف و دهقانان شیوع داشت و اسباب و آلات موسیقی در آن معمول بود (نک: نسفی، ۳۱۰؛ ثعالبی، دیوان، ۶۶). کتابهایی مانند *عقوبه اهل الکبائر* که ابوليث سمرقندی تألیف کرده و در آن، روایاتی در نهي استفاده از آلات موسیقی گرد آورده (ص ۸۱-۸۲) جزئی از تلاشی است که در این دوره برای مقابله با انحرافهای اجتماعی صورت گرفته است.

در اطراف شهرها، قرا و بوستانهایی خرم و سرسبز بود که مردم برای گذراندن اوقات فراغت خود بدانجا می رفتند. *بُشتَنقان*، قریه‌ای در یک فرسخی نیشابور، یکی از این تفرجگاهها بود که وصف آن دستمایه هنرورزی ادبا و شعرا گشت (نک: ثعالبی، دیوان، ۱۲۹؛ *خاص الخاص*، ۶۱۳).

کمک به نیازمندان و مصیبت دیدگان از آداب رایج در بین مردم خراسان و ماوراءالنهر بود. ابوالعباس یزدادی برای امداد سیل‌زدگان و بازسازی سدها کمکه‌های زیادی کرد (مقدسی، ۳۳۲). همچنین هدیه دادن لوازمی هر چند کم بها، مانند برخی مایحتاج زندگی روزانه، از قبیل کاه برای چهارپایان، زغال و صابون، امری شایان سپاس بود (نک: ثعالبی، *یتیمه*، ۴/۱۳۱، ۱۴۷).

در این دوره، عقایدی در بین مردم، حتی طبقه دیران و دولتیان رایج بود. ابوالفتح بُستی (د ۴۰۰ق) ادیب و شاعر پرآوازه کتابی در ادب همراه داشت که برای اقدام به کاری، بدان فال می زد (همان، ۴/۳۰۴). در این روزگار گویا به پیروی از سنتی که از زمان حکمین (در جنگ صفین) معمول بود، انگشتی را به دست چپ می کرده‌اند. از این رو

چون ابوالاحمد بن ابی بکر، کاتب مشهور اوایل دولت سامانیان، انگشتی خود را در دست راست می‌کرد، مورد عتاب ابو حفص فقیه قرار گرفت (همان، ۴/۶۸).

درج شعر و یا سخنی حکیمانه بر حاشیه سفره، دور کاسه و جام، و یا سردر خانه رسمی بود که در دربار رواج داشت و به میان مردم نیز راه یافته بود. ابیاتی از ابوطالب مأمونی، شاعر دربار سامانی را بر کناره خوان، و بر آستان خانه یکی از بزرگان نگاهشتند (همان، ۴/۱۹۱).

آداب مربوط به ازدواج، و رسوم دفن مردگان، هر چند براساس تعالیم اسلامی بود، اما در شکل و ظاهر به تناسب عادات قومی و محلی فرق می‌کرد. ابن فضلان گزارشی از مراسم ازدواج و دفن مردگان در میان ترکان غز آورده است (ص ۹۴ به بعد، ۹۹-۱۰۰). برای شناخت حرف و مشاغل و اصناف مختلف پیشه‌وران در زمان سامانیان می‌توان به کتابهایی نظیر الانساب سمعانی و التبغه کردی نیشابوری (ص ۹۵-۱۳۵) مراجعه کرد.

منابع:

- ابن اثیر، علی بن محمد، الكامل فی التاریخ، بیروت، ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۲م.
ابن حوقل، محمد، صورة الارض، به کوشش کرامرس، لیدن، ۱۹۳۹م.
ابن فضلان، احمد، رساله، به کوشش محمد سامی دهان، دمشق، ۱۳۷۸ق/ ۱۹۵۹م.
ابن قتیبه، عبدالله، عیون الاخبار، بیروت، دارالکتاب العربی.
ابن ندیم، محمد، الفهرست، به کوشش رضا تجدد، تهران، ۱۳۴۶ش.
ابوبکر خوارزمی، محمد، رسائل، بیروت، ۱۹۷۰م.
ابوعلی مسکویه، احمد، تجارب الامم، به کوشش آمدروز، قاهره، ۱۹۱۴-۱۵م.
همان (عکسی)، به کوشش لئون کایتانی، لیدن، ۱۹۱۳م.
ابولیت سمرقندی، نصر، بستان العارفین، در حاشیه تنبیه الغافلین، دهلی، کتابخانه اشاعه الاسلام.
همو، عقوبه اهل الکبائر، به کوشش مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.
اصطخری، ابراهیم، المسالک والمالک، به کوشش محمد جابر عبدالعال الحینی، قاهره، ۱۳۸۱ق/ ۱۹۶۱م.
همان، ترجمه کهن فارسی، به کوشش ایرج افشار، تهران، ۱۳۶۸ش.
بارتولد، و.و. ترکستان نامه، به کوشش کریم کشاورز، تهران، ۱۳۶۶ش.
بیرونی، محمد، الآثار الباقیه، به کوشش زاخاؤو، لایپزیگ، ۱۹۲۳م.

- همو، الجماهر فی معرفة الجواهر، به کوشش یوسف الهادی، تهران، ۱۳۷۴ش.
- همو، القانون المسعودی، حیدرآباددکن، ۷۵-۱۳۷۳ق / ۵۶-۱۹۵۴م.
- تاریخ سیستان (تألیف حدود ۴۴۵-۷۲۵ق)، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۴ش.
- ثعالبی، عبدالملک، تتمّة الیتمة، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۵۳ق.
- همو، ثمارالقلوب، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، قاهره، ۱۳۸۴ق / ۱۹۶۵م.
- همو، خاص الخاص، به کوشش صادق نقوی، حیدرآباد دکن، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۴م.
- همو، دیوان، به کوشش محمود عبدالله جادر، بیروت، ۱۴۰۸ق / ۱۹۸۸م.
- همو، یتیمه الدهر، به کوشش محمد محی الدین عبدالحمید، قاهره، ۱۳۶۶ق / ۱۹۴۷م.
- جاحظ، عمرو، المحاسن والاضداد، به کوشش فوزی عطوی، بیروت، ۱۹۶۹م.
- حدود العالم (از مؤلفی ناشناخته در ۳۷۲ق)، به کوشش مریم میر احمدی و غلامرضا ورهرام، تهران، ۱۳۷۲ش.
- دایرة المعارف فارسی، به کوشش غلامحسین مصاحب، تهران، ۱۳۴۵ش.
- شُبکی، عبدالوهاب، طبقات الشافعیة الکبری، به کوشش محمود محمد طناحی و عبدالفتاح محمد الحلو، قاهره، ۹۶-۱۳۸۳ق / ۷۶-۱۹۶۴م.
- سمعانی، عبدالکریم، الانساب، حیدرآباددکن، ۱۳۸۲-۱۴۰۲ق / ۱۹۶۲-۱۹۸۲م.
- صابی، هلال، رسوم دارالخلافة، به کوشش میخائیل عوّاد، بیروت، ۱۴۰۶ق / ۱۹۸۶م.
- صدیقی، غلامحسین، جنبش‌های دینی ایرانی در قرنهای دوم و سوم هجری، تهران، ۱۳۷۲ش.
- صریفینی، ابراهیم، تاریخ نیشابور (المنتخب من السیاق) به کوشش محمد کاظم محمودی، قم، ۱۳۶۲ش / ۱۴۰۳ق.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، ۱۳۶۳ش.
- طبری، محمد، تاریخ الامم والملوک، به کوشش محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ۱۳۸۷ق / ۱۹۶۷م.
- عُتبی، محمد، التاریخ الیمینی، در حاشیة شرح الیمینی منینی، مصر، ۱۲۸۶ق.
- همان، ترجمه فارسی جرفادقانی، به کوشش جعفر شعار، تهران، ۱۳۵۷ش.
- فرای، ریچارد نلسون، بخارا دست‌آورد قرون وسطی، ترجمه محمود محمودی، تهران، ۱۳۶۵ش.
- فرخی سیستانی، علی، دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۶۳ش.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش گروهی از محققان، مسکو، ۷۱-۱۹۶۳م.
- قزوینی، محمد، بیست مقاله، به کوشش ابراهیم پور داود و عباس اقبال، تهران، ۱۳۳۲ش.

قلقشندی، احمد، صبح الاعشى، قاهره، وزارة الثقافة والارشاد القومی.
کردی نیشابوری، یعقوب، البلغة فی اللغة، به کوشش مجتبی مینوی و فیروز حریرچی،
تهران، ۱۳۵۵ ش.

کریستنسن، آرتور، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۴۵ ش.
گردیزی، عبدالحی، تاریخ (زین الاخبار)، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۶۳ ش.
مجملة التواریخ (از مؤلفی ناشناخته در ۵۲۰ ق)، به کوشش ملک الشعراء بهار، تهران، ۱۳۱۸
ش.

محمدی، محمد، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی،
تهران، ۱۳۷۴ ش.

مدرس رضوی، محمد تقی، حاشیه بر تاریخ بخارا، نک: نرشخی.
مسعودی، علی، مروج الذهب، به کوشش یوسف اسعد داغر، بیروت، ۱۳۸۵ ق/ ۱۹۶۶ م.
مقدسی، محمد، احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷ م.
«مقدمه قدیم شاهنامه»، به کوشش محمد قزوینی، بیست مقاله، ج ۲، تهران، ۱۳۳۲ ش.
منینی، احمد، شرح الیمینی المسئمی بالفتح الوهیبی علی تاریخ ابی نصر العتبی، مصر،
۱۲۸۶ ق.

نرشخی، محمد، تاریخ بخارا، به کوشش محمد تقی مدرس رضوی، تهران، ۱۳۵۱ ش.
نسفی، عمر، القند فی ذکر علماء سمرقند، به کوشش نظر محمد فاریابی، عربستان سعودی،
۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۱ م.

نظامی عروضی، احمد، چهار مقاله، به کوشش محمد قزوینی، لیدن، ۱۳۲۷ ق/ ۱۹۰۹ م
(افست تهران، اشراقی).

یاقوت حموی، معجم الادباء، به کوشش احسان عباس، بیروت، ۱۹۹۳ م.
یعقوبی، احمد، البلدان، به کوشش دخویه، لیدن، ۱۹۶۷ م.